

و بعد به تقی زاده سرحروفچین بهمن گفته بود: باستانی هرچه نوشت حروفچینی کنید و خودش غلطگیری کند و چاپ کند - اگر اشکالی پیدا شد خودم جوابگو خواهم بود - و همینطور هم شد: دوبار او را خواسته بودند و درباره مقالات من توضیح داده بود، و مدتها بعد از آن به من گفت.

همکاری با مطبوعات تهران از آنجا شروع شد که من، در پاریز که بودم، پدرم در کلاس پنجم ابتدائی، بعضی جملات عربی را برایم ترجمه می کرد - کم کم قواعد و صرف و نحو عربی را هم یاد داد، و یکوقت متوجه شدم که بسیاری از نوشته های عربی را می توانم بخوانم و ترجمه کنم. وقتی به تهران آمدم و یکی دو تا شعرهایم را در روزنامه خاور مرحوم احمد فرامرزى چاپ کردم. مرحوم حسن فرامرزى پسر عبدالله فرامرزى - برادر عبدالرحمن و احمد - متوجه شد که بعضی جرائد عربی را که در دفتر آنها بود می خوانم.

مرا تشویق به ترجمه کردند، و روزی نبود که یک مقاله از عربی برای روزنامه خاور ترجمه نکنم - با تیتراهایی - مثل: خاطرات یک مگس در هواپیما، یا کودتای سوریه، یا هلال خصب یا اینکه زن حسنی الزعیم، پسر زائیده است!

مرحوم عبدالرحمن در سالهای ۲۸ و ۲۹ و سی از من خواست که برای کیهان از مجلات و جرائد عربی - مصری و لبنانی - اخبار را ترجمه کنم، اتفاقاً سالهای ملی شدن نفت بود و جرائد عربی خبر و مطالب مفصل راجع به ایران داشتند، و من هم مفصل ترجمه می کردم - به طوری که گاهی یک صفحه خبر ترجمه می شد - البته بدون نام مترجم در کیهان چاپ می شد و حق الترجمه مرا می دادند.

می کنم که این آقای هدایت زاده، روزها، ساعتهاى تفریح مدرسه م ی آمد روی یک نیمکت، در برابر آفتاب، زیر هلالی ایوان مدرسه - که پدرم ساخته بود - می نشست و صفحاتی از بنویان و ویکتور هوگو را برای پدرم می خواند - و پدرم - هم چنانکه گوئی یک کتاب مذهبی را تفسیر می کند - آنچه در باب فرانسه و رجال کتاب بنویان می دانست و ازین و آن - خصوصاً شیخ الملک - شنیده یا خوانده بود - به زبان می آورد - و من نیز که نورسیده بودم در اطراف آن ها می پلکیدم و اغلب گوش می کردم.

این شوق به نوشتن طبعاً به جرائد منتهی می شد. در تیرماه سال ۱۳۲۱ش/ ۱۹۴۲م. سالهای بحبوحه جنگ - که ترک تحصیل هم کرده بودم. روزنامه بیداری کرمان - که از قدیم ترین جرائد ایران است - و توسط سید محمد هاشمی و بعداً برادرش سید محمدرضا هاشمی چاپ می شد، و به پاریز هم برای پدرم می آمد. دومین مقاله ام در سال ۱۳۲۳ش/ ۱۹۴۴م. به یاد معلم جوانمردگ دانشسرا - مرحوم ادیب نوشته شده بود که در همان بیداری بر چاپ رسیده، و من آنوقت دیگر دانش آموز دانشسرای مقدماتی کرمان بودم.

در همان وقت مرحوم سید ابوالقاسم پورحسینی مدیر شبانه روزی دانشسرا نیز روزنامه ای داشت به نام روح القدس، که مخلص نیز چند مقاله و چند شعر در آن جریده دارد.

بعد از معلمی کرمان و انتقال به تهران، بیشتر با مجلاتی مثل یغما، و راهنمای کتاب و وحید و گوهر و... همکاری داشتم و مقالاتم در آنجا چاپ شده است، خصوصاً یغما که حقی بزرگ به گردن من دارد. او به سرحروفچین چاپخانه تابان

